

اندیشیدن با پتک

رمان تاریخی

در ستایش وجه انسان‌گرایی
بورژوازی لیبرال

میان‌حال انگلیسی خبر می‌دهد که بیشتر عرضه‌کننده تیپ است تا ژرفای شخصیتی واقعاً موجود. با این همه اسکات به تاریخ پایبند است و همین وی را در صحنه دفاع تاریخی از پیشرفت قرار می‌دهد. لوکاج با ستایش از تولستوی و از جایگاهی رفیع در رمان کلاسیک می‌بخشد چرا که در مقایسه با مویسان یا فلور، این تولستوی است که در رمان بزرگ «جنگ و صلح» با چیره‌دستی هژمندان زندگی فرد را به حیات شخصی محدود نمی‌کند و به تاریخ و کنش تاریخی پیوند می‌زند. «جنگ و صلح» حماسه مدرن زندگی عمومی است که نشان می‌دهد کسانی که با وجود رویدادهای بزرگ در صف مقدم تاریخ به زندگی معمولی خود مشغولند، در تحول واقعی به راستی نقش دارند و در این راستاست که تولستوی قهرمان واقعی مردمی چون «کوتوزوف» را خلق می‌کند.

لوکاج سطر به سطر رمان‌های بزرگ تاریخی را در کارهای نویسندگان بزرگی چون سر والتر اسکات، الکساندر پوشکین، لئوتولستوی، سروانتس، بالزاک، فلور، کنراد، فریدیناند مایر و بسیاری دیگر نشان

می‌دهد. ستایش ویژه لوکاج شامل حال «رومن رولان» و زیبایی جاودانه آثار اوست که هیچ‌جا از قهرمان خود ایده‌آل نمی‌سازد و فضایل و رذایل قهرمانان مردمی را صمیمی و صادقانه بیان می‌کند. به اعتقاد لوکاج، رومن رولان و توماس مان از افق تعصب‌های بورژوازی لیبرال گذشتند و با انسان‌گرایی قاطع خویش، روح دموکراسی انقلابی را در یافتند و به جبهه ضدفاشیسم پیوستند. آنها با زنده کردن شوق مردم به آزادی در چهره شخصیت‌های مثبت، عمق بیشتری به مبارزه حق طلبانه مردم بخشیدند. لوکاج از رمانی می‌گوید که با محتوای جدید، عالی‌تر، پیشرفته‌تر، عام‌تر، دموکراتیک‌تر و اجتماعی‌تر می‌تواند آرمان‌های



رمان تاریخی
گئورگ لوکاج
ترجمه شاپور بهمان
نشر اختران
۱۳۸۸

انسان‌گرایی دموکراتیک رزمنده را بیان کند و کاملاً نشان دهد «چگونه وجود رژیم هیتلر در آلمان ممکن شد؟» لوکاج با مطالعه و بررسی «کولابرونون» به عنوان اوج رمان نویسی «رومن رولان»، این رمان را اثری شادمانه و آری گوی به زندگی می‌داند که با وجود رویدادهای اندوهناک از پیروزی انسان و زندگی و فرهنگ و مسالمت می‌گوید در نبرد با توحد و عقب‌ماندگی و خشونت.

کولابرونون اعتراضی انسان‌گرا علیه شرایطی نابرابر در جامعه‌ی بی‌استی که شادی را به نسبت تقسیم نکرده و آغازگر یک تغییر در رمان تاریخی با پدید آمدن فرم‌های نوآورانه در بیان چشم‌انداز مثبت از آینده است.

در اندیشه لوکاج این تصویر احساسات و عواطف پاک انسان زمینی در آثار «رومن رولان» و «توماس مان» به عنوان انسان‌گرایان بورژوا، جنبش‌های مردمی ضدفاشیسم هیتلری را سرزنده و امیدوار به آینده ساخت و همچنین نوبدبخش رمان‌هایی برای بیان حقایق بزرگ چون برابری در آینده شد. «رمان تاریخی» نوشته «گئورگ لوکاج» ترجمه «شاپور بهمان» در ۵۳۵ صفحه با قیمت ۹۵۰۰ تومان رهسپار بازار کتاب شده است؛ کتابی در نفی چشم‌پوشی از انسان‌چی و حاضر و در ستایش چشم‌اندازهای روشن آینده زندگی بشر.



جواد لگزیکان

رمان تولیدی فرهنگی است که حالا همگان با آن آشنايند. از زنان خانه‌دار که دلبسته مطالعه داستان فانتزی خوشبختی دخترکان کام‌یافته در بامداد خماریند تا پیرمردهای نشسته در پارک‌ها در رویای جبروت نادرشاه و البته جوانان پرشور که با لباس‌های اسپورت خاطرات آنهایی را مرور می‌کنند که می‌گفتند: نه، آن‌هم در قالب رمان.

گئورگ لوکاج در کتاب «رمان تاریخی» سرگرمی‌های عامه‌پسندی را که در سطح یادبود خانوادگی نوعی فریب‌پسندی رازآمیز یا ماجراجویی پوچ را دنبال می‌کنند که عمر می‌داند که پس از کلی هیاهو دالان فراموشی را در پیش خواهند گرفت و به انبوه گورهای پیشین خواهند پیوست.

اما آنچه از نگاه لوکاج پابنده است، رمانی است که نسبتی معنادار با حقیقت پیدا می‌کند و راه به آگاهی می‌برد. لوکاج با بررسی نوع خاص «رمان تاریخی» بر این باور است که رمان حماسه جهان مدرن است که در آن انسان می‌آموزد نه همچون «دن کیشوت» از واقعیت بگریزد و شکست بخورد و نه مانند «فدریک مونسرو» در رمان «تربیت احساسات فلور» به انفعال و خیال‌پردازی روی آورد، بلکه شقاق میان خود و جهان را بپذیرد، وظیفه خود را دریابد، عمل کند و خود را بیان کند تا معنا را دریابد، چرا که از نگاه لوکاج «قهرمان دست‌کم درگیر

جست‌وجوی کلیت پنهان زندگی است؛ کلیتی که در آن آدمی و جهان از هم بیگانه نیستند. «لوکاج از رمانی می‌گوید که «این احساس را باید سخت تقویت کند که نخست چیزی مانند تاریخ وجود دارد و دوم این تاریخ فرایندی پیاپی از دگرگونی‌هاست و سرانجام اینکه تأثیر مستقیمی بر زندگی تک‌تک آدم‌ها دارد.»

انقلاب فرانسه این فرصت را به رمان‌نویسان می‌دهد که در این تجربه توده‌ی تاریخ، مضامین بلندی چون نبرد تاریخی بین عقل انسان‌گرا و عقل فئودالی - استبدادگرا را درک کند و توان باید تا تحولات بزرگ تاریخی چون برآمدن جامعه بورژوازی مدرن را از دل نبرد بورژوازی ترقی‌خواه با اشرافیت مرتجع و پوسیده که کل دوران «صفا‌آمیز قرون وسطی» را درنوردید و انقلاب فرانسه را به مرحله قطعی رساند، به تصویر کشد.

لوکاج معتقد است از دل انسان‌گرایی بورژوازی رهاورد انقلاب فرانسه و بر این مبنای تاریخی رمان تاریخی «سر والتر اسکات» شکل گرفت که قصه محافظه‌کاران جوان انگلیسی است. از نظر لوکاج رمان تاریخی اسکات ادامه مستقیم رمان اجتماعی رئالیستی بزرگ قرن هجدهم است که از ذات محافظه‌کار و

برابرند به این معنی که پیش از آنکه جامعه برای آنها حقوقی تعیین کند افراد خود حقوقی داشته‌اند. فلذا چون آنان این حقوق را از جامعه کسب نکرده‌اند پس توانایی اخذ حقوق را از مردم نخواهند داشت. امروزه این ادعا با تفسیر برابری عکس‌العمل قانون در برابر همه مردم ارائه می‌شود.

اما تجلی عناصر اندیشه دموکراسی لاک، در خلافت جامعه برای رفع معایب و نقص‌های آن کاملاً مشهود است. او تمام وظیفه حکومت را در وضع و تبیین قوانینی می‌داند برای حفظ مالکیت خصوصی افراد و دفاع از کانون اجتماع در برابر تعدی خسارچی که برآیند همگی آنها در راستای نفع و سودی همگانی است. نتیجتاً حکومت را فقط و فقط برای انجام خواست و اراده مردم تلقی کرد. البته به لفظی، لاک پاورقی بر نظریه خود می‌نویسد با این عنوان که حق ویژه در تالیف قدرتی برای عمل، طبق نظر و صلاح‌دید قوه مجریه در راستای سود و منفعت مردم بدون دستور و تجویز قانون و حتی گاهی اوقات برخلاف آن است. اما دو انتقاد بنیادین بر نظریه لاک در ابعاد حقوق و حکومت اکثریت مطرح است. در گام نخست تشخیص حقوقی که پیش از ظهور و ابراز جامعه وجود داشته است که تا حد بسیاری مشکل است و تا تبیین حقوق آزادانه آدمی نیز بالطبع مشکل خواهد بود. لاک در فضای آرمانی حکومت خود چنان گیر افتاده بود که فراموش کرده بود در حکومت اکثریت نیز امکان تجلی سیستم خودکامه و ستمگر وجود دارد و در ساختار فلسفه خود غافل از فضایی بود که حاکی از نقض حکومت دموکراسی بر مینا و مفهوم حکومت به وسیله اکثریت است که حکومت دموکراتیک تجلی حفظ و حمایت از حقوق اقلیت نیز هست؛ خاص‌گویی که در حاکمیت‌های مبدول بر اجتماع و جوامع انتقالی کاملاً ملموس است و تعدی به حقوق اقلیت از جایگاه تعبیر به من و رویکرد شهوت و قدرت، همواره برآیندی از حذف اقلیت را در پی داشته است. گفتنی است لاک برای حاکم و حکمران جامعه برخلاف هابز آزادی مطلق متصور نشد و او را نیز مانند همه جامعه محاط در قوانین اخلاقی ترسیم کرد چرا که معتقد بود حاکم قدرت مطلق ندارد و توسط قوانین طبیعی محدود می‌شود.

هابز با اندیشه مطلق و صرفاً عقلانی، پیش‌تجربه اجتماعی را به گونه‌ی تعریف کرد تا انسان را محاط به دایره خودخواهی کند و نتیجتاً هر فرد را مدام و پیوسته در حال جنگ بر ضد دیگری متصور شود. او قانون طبیعت را تابع قاعده کلی عقلی دانست. اما لاک با واکنشی معکوس به قانون و طبیعت، آن را قاعده‌ی اخلاقی دانست و افراد را در حال نزاع با یکدیگر پنداشت. در اندیشه او قانون اخلاقی و طبیعی یکسان است که آدمی قبل از تشکیل اجتماع از آن آگاه است. در مبنای که هابز ادعای خود را همان‌طور که در سطور بالا ذکر کردیم با پیش‌فرض‌های خود اثبات کرد، اما لاک اثباتی بر ادعای خود ارائه نداد و این قانون را از بدیهیات پنداشت. لذا ما شاهد دو بنیان در فلسفه سیاسی از مبنای هابز و لاک هستیم که با رویکرد و جایگاهی متفاوت در استحاله بیان مفاهیم اجتماع و دولت به حکومت ایده‌آل خود اشاره می‌کنند که یکی مطلقاً عقلانی است و دیگری صرفاً اخلاقی.

آرای هابز در برآیند تاملاتی منظور می‌شود که شاید به نقطه مثبتی اشاره داشته باشد و آن نیز تأمین امنیت و صلح جامعه است اما اولین معادله را با پیش‌فرض‌هایی که مخلوق خود بود به نحوی حل کرد که در پستی برآیند حاصله از آن به یک سیستم حکومت استبدادی و تمامیت‌خواه رسید که سر بریدن آزادی در پای گلاویز نمایش امنیت، رقص شومی سر داد و همین تئوری پیش‌فرضی شد برای حاکمان توتالیته. اما در مقابل به‌رغم تأثیرگذاری ژرف اندیشه لاک بر تئوری دولتمداری امروز غرب، با این حال پیامی مثبت برای سامورتی بازی همین دول تمامیت‌خواه شد.

خودخواه نیستند و نباید مبنای سنجش را از این وادی پیش گرفت. لذا تنها قانونی که بر ساختار حیات پیش‌اجتماعی متصور بود، قانون طبیعت بود، که ماده‌ی معین و مکتوب در اذهان مردم بود که بر بنیاد اینکه هیچ‌کس نباید به زندگی یا سلامت یا آزادی یا اموال دیگری تعرض کند، استوار بود. بنابراین از آنجایی که برای آدمیان الزامی بر ترک حالت طبیعی پیش‌اجتماعی خود و به پیوست آن ایجاد اجتماع نیست، لذا نیاز به نقطه عطفی است تا اطلاق این پیوست، زندگی آدمیان را در استحاله‌ی رو به جلو برانگیخته سازد و طلب اجرای مجازات برای افرادی داشته باشد که از قانون عقل و عدل سر باز زده‌اند.

لاک موجبات و بستر القایی تخطی را در سه مشکل طرح‌ریزی و تحلیل کرد. در گام نخست بر این عقیده بود که هر فردی در حالت طبیعی در باب صدق و کذب اعمال و افعال خود پیش شرط‌های عدل و داوری را درست رعایت نمی‌کند، لذا چه کسی است که در منازعه رخ داده فعل عدل را صرف کند؟ در گام بعدی ادعا کرد چه بسا فردی یا نهادی مرتکب خطایی شود، لکن ابزار قدرتی ملزوم و مرسوم بر حصول ادعای حقانیت نداشته باشد. از این رو فضای این اجرا متعهد به چه شروطی است؟ و سرانجام در گام سوم تعیین و تبیین مراتب مجازات و اعلام مجرای قوانین را طرح‌ریزی کرد. بنابراین فضای بودن دولتی فاکتور پذیر از قدرت مطلق فردی (مونارشی) به قوای سه‌گانه‌ی تفکیک شد که حیطه آغازین آن استوار بر مبنای قوه قضائیه و سپس تجلی قوه مجریه و در آخر قوه مقننه بود که برای رصد و وضع قوانین مشمول دولتی آزاد متصور شد. شایان ذکر است هر سه نهاد ذکر شده در فضایی مجزا و منفک رقص حضور سر می‌دهند. البته فارغ از محصوریت در فضای مونارشی یا آریستوکراسی و نه به معنای عملکردی در سه حکومت مجزا، بلکه صرفاً عملکرد خود را بر جایگاه قوانین اخلاقی و رویکرد دولتی مردم‌سالار ابراز می‌کنند و برای وصول به راس هرم حکومتی آرمانی با لفظ دموکراسی تلاش می‌کنند که البته در زیر چتر حمایتی از شعبه متحده هستند.

لاک حکومت دموکراسی را دولتی در راستای قوانین وضع شده یافت که در فضای اندیشه مردمی، به وسیله نمایندگان برگزیده خود می‌پندارد و حکومت آرمانی اش را هرگز به عنوان دولتی آمرانه نپذیرفت تا جایی که تأکید لاک بر مالکیت خصوصی حق ادعای توتالیته یا تمامیت‌خواهی سرمایه‌ها را از هر حکومتی رفع کرد. هابز و حتی ژان ژاک روسو با اعلام مالکیت خصوصی به شدت مخالفت کردند که به‌زعم آنها ثروت و دارایی مخلوق جامعه است. به قول هابز پیش از پیدایش اجتماع و جامعه نه مال تویی وجود داشت و نه مال منی. لاک قویاً با این سنت مخالفت کرد و با مصون داشتن برخی از قلمروهای رفتار انسانی از دخالت دولت، برای مردم حقوقی قائل شد نظیر آزادی چهارگانه: آزادی بیان، آزادی عقیده و مذهب، آزادی از نیازمندی و آزادی از بیم و هراس. او فضای اندیشه

در استحاله اندیشه اشتعال یافته بر فضای حاکم بر قرن هفدهم انگلستان، فیلسوفی نمود پیدا کرد که بر جهت جریان مسیر نظریات و مکاتب سیاسی تائیری شگرف گذاشت. اگر رقص حکومت‌های مدرن و دموکراتیک مغرب‌زمین را در شاگرد طرح‌ریزی جان لاک و فلسفه سیاسی اش بدانیم، تحلیلی اغراق‌آمیز نداشته‌ایم. از اهمیت اندیشه سیاسی او همین بس که با مطالعه قانون اساسی امریکا به جملاتی نظیر «همه مردم در آفرینش برابرند» یا «زندگی و آزادی و تلاش برای خوشبختی» برمی‌خوریم که همه از مبنای مکتب سیاسی لاک نقل شده است.